

به نام خدا

مادر ریشه ی ابدی انسان

مؤلف:

فریده عبدالمهی

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران - ۱۴۰۴)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

Chaponashr.ir

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۱۰۲۷۹۰۰۲

شابک : ۹-۶۳۵-۱۱۷-۶۲۲-۹۷۸

سرشناسه : عبدالهیی، فریده، ۱۳۶۰-

عنوان و نام پدیدآور : مادر ریشه‌ی ابدی انسان [منابع الکترونیکی: کتاب] / مولف فریده عبدالهیی.

مشخصات نشر : مشهد: ارسطو، ۱۴۰۴.

مشخصات ظاهری : ۱ منبع بر خط (۱۱۰ ص.).

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۰۹ - ۱۱۰.

نوع منبع الکترونیکی : فایل متنی (PDF).

یادداشت : دسترسی از طریق وب.

موضوع : مادران

موضوع : Mothers

موضوع : مادری

موضوع : Motherhood

رده بندی کنگره : HQ۷۵۹

رده بندی دیویی : ۳۰۶/۸۷۴۳

دسترسی و محل الکترونیکی : آدرس الکترونیکی منبع

نام کتاب : مادر ریشه‌ی ابدی انسان

مولف : فریده عبدالهیی

ناشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)

صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد : پروانه مهاجر

تیراژ : ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ : اول - ۱۴۰۴

چاپ : زیر جلد

قیمت : ۱۴۵۰۰۰ تومان

فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان :

<https://chaponashr.ir/ketabresan>

شابک : ۹-۶۳۵-۱۱۷-۶۲۲-۹۷۸

تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵

www.chaponashr.ir



فهرست

مقدمه:	۵
فصل اول : مادر؛ تجلی عشق الهی در زمین:.....	۹
آفرینش زن در آینه‌ی رحمت خدا:.....	۱۳
مادر در نگاه قرآن و سنت:	۱۵
از رحم تا رحمت؛ راز هم‌ریشگی واژه‌ها:	۱۸
مهر مادری، پرتوی از محبت الهی:.....	۲۰
مفهوم عبادت در خدمت مادر:	۲۳
دعاهای مادرانه و اثر آنها بر تقدیر انسان:	۲۷
فصل دوم : مادر و فلسفه‌ی وجود انسان:.....	۳۳
مادر به‌عنوان نخستین معلم روح:	۳۵
پیوند روح کودک با جان مادر:	۳۸
تقدس بارداری در ادیان الهی:	۴۰
مادر و استمرار نسل به‌مثابه استمرار نور الهی:	۴۲
نقش مادر در تکوین هویت معنوی فرزند:	۴۶
مادر، واسطه‌ی میان آسمان و خاک:	۴۸
فصل سوم : مادر در آینه‌ی تاریخ و فرهنگ:.....	۵۱
مادر در اسطوره‌ها و آیین‌های کهن:.....	۵۵
مقام مادر در ادبیات فارسی و عرفان اسلامی:	۵۶
سیمای مادر در فرهنگ ایرانی-اسلامی:	۶۰
مادران شهید، مظهر ایمان و پایداری:.....	۶۲
نماد مادر در هنر، شعر و نقاشی:	۶۴

۶۸ تحول نگاه جامعه به مادر در عصر مدرن:
۷۱ فصل چهارم : مادر و سلوک معنوی انسان:
۷۴ مادر، نخستین تجربه‌ی عشق بی‌قید و شرط:
۷۵ رضایت مادر، راهی به سوی رضایت خدا:
۷۹ مادری به‌عنوان سلوک صبر و ایثار:
۸۳ بخشش مادرانه و مفهوم توبه در نگاه الهی:
۸۵ مادر، محراب عاطفه و عبادت زندگی:
۸۷ پیوند روح مادر با فرزند پس از مرگ:
۹۱ فصل پنجم : مادر؛ ریشه‌ی ابدی انسان:
۹۳ مادر، حافظ میراث الهی در جان بشر:
۹۵ جاودانگی مادر در نسل‌ها و خاطره‌ها:
۹۶ بهشت زیر پای مادران؛ معنای عمیق این حدیث:
۹۸ بازگشت انسان به سرچشمه‌ی مادرانه‌ی وجود:
۱۰۱ مادر و مفهوم رستگاری در ادیان:
۱۰۴ مادر، ریشه‌ای که حتی مرگ نمی‌خشکاند:
۱۰۷ نتیجه‌گیری :
۱۰۹ منابع :

مقدمه:

مادر، ریشه‌ی ابدی انسان است؛ ریشه‌ای که نه در خاک، بلکه در دل زمان می‌دواند و هر برگ از درخت زندگی را با قطره‌ای از عشق خود سیراب می‌کند. در آغاز آفرینش، وقتی روح الهی در کالبد انسان دمیده شد، لطافت مهر مادری در آن دم همراه بود. شاید به همین دلیل است که انسان هر جا از خستگی دنیا پناه می‌جوید، ناخودآگاه به آغوش مادر بازمی‌گردد، حتی اگر مادر دیگر در میان نباشد. مادر همان نقطه‌ای است که از آن آمده‌ایم و در تمام طول عمر در جست‌وجوی بازگشت به آنیم. او نخستین چهره‌ای است که چشم بر آن می‌گشاییم و آخرین نامی است که در لحظات سخت بر زبان می‌آوریم.

در وجود مادر، نوعی استمرار از رحمت الهی نهفته است؛ رحم او همان جایی است که خلقتِ کوچک انسان در سکوت شکل می‌گیرد، جایی که خداوند آن را مأمن آرامش و امنیت قرار داده است. درون وجود مادر، حیات معنا می‌یابد و از دل او، جهان تازه‌ای زاده می‌شود. مادر تجلی صبر است، تصویری زنده از بخشش بی‌قید، و نشانه‌ای از بی‌پایانی مهر خداوند بر زمین. هرگاه می‌خواهیم چهره‌ای از عشق مطلق بیابیم، کافی است نگاهی به مادر کنیم؛ زیرا او بی‌هیچ توقعی می‌بخشد، می‌سوزد، و باز می‌تابد.

مادر، معلم بی‌کتاب هستی است. پیش از آنکه کلمه‌ای بیاموزیم، از چشمانش زبان عشق را یاد می‌گیریم. پیش از آنکه دنیای بیرون را لمس کنیم، از تپش قلبش مفهوم امنیت را درمی‌یابیم. وقتی هنوز ناتوان و بی‌پناه در آغوش اویم، درس ایمان، صبر و امید را در خاموشی نگاهش می‌آموزیم. هر خنده‌ی او آغاز شکوفایی روح ماست و هر اشکش بارانی است که وجدانمان را پاک می‌کند.

در هر دینی، هر فرهنگی و هر سرزمینی، مادر را مقدس دانسته‌اند، زیرا او پیونددهنده‌ی انسان با راز آفرینش است. قرآن کریم به صراحت از مقام مادر یاد می‌کند و رنج بارداری و زایمان را ستایش می‌نماید؛ آنجا که می‌فرماید انسان باید به والدین نیکی کند، و به‌ویژه یادآور می‌شود که مادر او را با مشقت بر خود حمل کرد. در نگاه الهی، احترام به مادر، بخشی از عبادت است؛ زیرا رضایت مادر، راهی برای رضایت خداوند به شمار می‌رود. بهشت

زیر پای مادران است، نه فقط از سر تعارف یا تشبیه، بلکه از آن رو که هر گام مادر بر زمین، بوی بهشت دارد.

مادر، ریشه‌ای است که از زمین برمی‌خیزد اما شاخه‌هایش تا آسمان می‌رسد. او میان خاک و افلاک پل می‌زند، میان جسم و روح توازن برقرار می‌کند و با لبخندش، تاریکی‌های جهان را روشن می‌سازد. هرگاه جهان بی‌رحم می‌شود، مادر با نرمی دستانش عدالت را بازمی‌گرداند. هرگاه انسان از خویشتن دور می‌شود، مادر او را به یاد انسانیت می‌اندازد. در چهره‌ی او، خداوند لبخند می‌زند و در سکوتش، آرامش جاودان نهفته است.

مادر، مفهوم زمان را در هم می‌ریزد. برای او دیروز و فردا معنا ندارد؛ فرزندش هرگز از دلش جدا نمی‌شود، حتی اگر سال‌ها از خانه رفته باشد. نگاه او هنوز پشت پنجره انتظار می‌ماند، صدای گام‌های فرزند را از دور تشخیص می‌دهد و هر بازگشت را جشن می‌گیرد، گویی خداوند دعایش را شنیده است. عشق مادر، حد و مرز نمی‌شناسد؛ نه در پی مزد است و نه به خاطر نام، بلکه فقط برای آنکه عاشق بودن در ذات اوست.

در هر سلول وجود مادر، نشانی از خداوند نهفته است. گویی خداوند بخشی از خود را در وجود او به ودیعه گذاشته است تا انسان هیچ‌گاه از سرچشمه‌ی محبت دور نماند. وقتی مادر فرزندش را در آغوش می‌گیرد، جهان به آرامی در مدار خود می‌چرخد؛ چراکه در آن لحظه، زمین طعم رحمت الهی را می‌چشد. مادری، ادامه‌ی خلقت است؛ زایش پی‌درپی زندگی از دل عشق.

اگر بخواهیم سرچشمه‌ی اخلاق، ایمان و انسانیت را بجوییم، باید به مادر بازگردیم. هر کودک از دامان مادر، نخستین مفاهیم خیر و شر را می‌آموزد. اوست که با رفتار و کلام خود، درون فرزندش بذر وجدان را می‌کارد. سکوتش معنا دارد، خشمش مهر است، و نصیحتش دعا. مادر، آیین‌های است که در آن انسان چهره‌ی خود را می‌بیند و از آنچه هست، آگاه می‌شود.

در دنیای امروز که سرعت و سود، جای محبت و صبر را گرفته‌اند، مادر همچون فانوس روشنی است که انسان را به اصل خویش بازمی‌گرداند. هرگاه انسان به تکنولوژی و قدرت مغرور می‌شود، یاد مادر او را فروتن می‌سازد. هرگاه جهان از زخم بی‌رحمی می‌نالد، مادر

با لبخندش التیام می‌بخشد. مادر نه فقط در خانه، که در روح جهان حضور دارد. او مراقب است، حتی وقتی نمی‌بینیمش.

مادر، حافظ پیوند نسل‌هاست. از طریق او خاطره‌ی انسان تداوم می‌یابد. او داستان‌های نانوشته‌ی تاریخ را در دل خود حمل می‌کند. هر چین بر چهره‌اش، فصلی از زندگی است و هر رشته‌ی موی سپیدش، آیه‌ای از کتاب صبر. وقتی مادری دعا می‌کند، زمان می‌ایستد تا صدایش را بشنود. وقتی می‌گرید، فرشتگان هم خاموش می‌شوند. مادر، کلمه‌ای نیست که بتوان در قالب واژه‌ها گنجانده؛ او احساسی است که باید با جان لمسش کرد. در جهان بی‌مهر امروز، نیاز به بازگشت به مفهوم مادرانه بیش از هر زمان احساس می‌شود. جهان بی‌مادر، جهانی سرد و بی‌ریشه است. همان‌گونه که درخت بی‌ریشه خشک می‌شود، انسانی که از مهر مادر جدا گردد، در درون خویش پژمرده می‌شود. مادر، تکیه‌گاهی است که از آغاز تا پایان عمر همراه ماست، چه در حضور و چه در غیاب. حتی پس از مرگ، یاد او در ذهن انسان چون چراغی روشن باقی می‌ماند و مسیر بازگشت به نیکی را نشان می‌دهد.

هیچ انسانی از دایره‌ی مادرانه‌ی جهان بیرون نیست. زمین خود، چهره‌ای مادرانه دارد؛ می‌رویاند، می‌پرورد، و می‌بخشد. شاید به همین دلیل است که خداوند در بسیاری از متون مقدس، رحمت خود را در قالب واژه‌هایی توصیف کرده که ریشه در «رحم» دارند. این شباهت زبانی، نشانه‌ی آن است که رحمت الهی و مادری، از یک سرچشمه سیراب می‌شوند.

مادر، فصل نخست زندگی است، اما هرگز پایان ندارد. او آغازگر قصه‌ای است که تا ابد ادامه دارد. در هر زبانی، واژه‌ی «مادر» یکی از نخستین واژه‌هایی است که کودک بر زبان می‌آورد، و آخرین واژه‌ای است که بسیاری از انسان‌ها در لحظه‌ی وداع با دنیا بر زبان دارند. این تقارن آغاز و پایان، خود نشانه‌ای از جاودانگی مفهوم مادر است.

مادر بودن، تنها نقش نیست؛ عبادتی است پنهان. هر شب بیداری، هر اشک پنهانی، هر دعای نیمه‌شب، عبادتی است که شاید هیچ‌کس نبیند، اما خداوند می‌داند. مادری، سجده‌ای طولانی است در برابر حیات. مادری، هنر صبر است، تجسم ایمان و مظهر محبت. او بی‌آنکه سخن بگوید، فلسفه‌ی خلقت را معنا می‌بخشد.

در نگاه عرفانی، مادر همان مظهر «اسم رحمان» خداوند است. چنان که عشق خدا شامل همه‌ی موجودات می‌شود، عشق مادر نیز هیچ‌کس را طرد نمی‌کند. او حتی فرزندی را که خطا کرده، از خود نمی‌راند، زیرا جوهر وجودش بر پایه‌ی بخشش شکل گرفته است. در این معنا، هر مادر آینه‌ای از بخشایش الهی است، و هر فرزند، یادگاری از مهر خدا.

در ژرفای هر دعا، ردپای مادر نهفته است. اوست که نخستین دعا را بر لبان کودک می‌نشانند و به او می‌آموزد که با خدا سخن بگوید. صدای آرام او در شب‌های تنهایی، لالایی ایمان است. وقتی جهان در تاریکی می‌خوابد، مادر بیدار است تا چراغ دعا را روشن نگه دارد. او باور دارد که عشق می‌تواند همه‌چیز را تغییر دهد، و همین باور است که جهان را نجات می‌دهد.

هر بار که انسانی به نیکی می‌اندیشد، در جایی در جهان مادری آرام می‌گیرد؛ زیرا هر نیکی، ادامه‌ی عشق اوست. انسان بدون مادر، تنها پوسته‌ای از حیات است، بی‌روح و بی‌جهت. مادر، معنا می‌دهد، ریشه می‌دهد، و یادآور می‌شود که ما از عشق زاده شده‌ایم و برای عشق باید زیست. در پایان، هرچه بگوییم و بنویسیم، مادر همچنان فراتر از واژه‌هاست. او شعر بی‌قافیه‌ی خداست، ترانه‌ی جاودان زندگی، و ریشه‌ای که در دل هر انسان تا ابد می‌تپد. مادر، ریشه‌ی ابدی انسان است؛ ریشه‌ای که هرگز نمی‌خشکد، چون از نور الهی آب می‌خورد و در خاک عشق می‌بالد.

فصل اول:

مادر؛ تجلی عشق الهی در زمین:

مادر تجلی عشق الهی در زمین است؛ آینه‌ای که خداوند در آن جلوه‌ی مهربانی خود را بر انسان تابانده است. در چشمان مادر، نوری از آسمان جاری است و در قلب او، دنیایی از آرامش نهفته که هیچ طوفانی توان خاموش کردنش را ندارد. مادر، نخستین مخلوقی است که عشق را نه در گفتار، بلکه در زیستن معنا کرده است. او هرگز از عشق سخن نمی‌گوید، زیرا خود عشق است. در حضورش، کودک احساس امنیت می‌کند، حتی پیش از آنکه بداند امنیت چیست. زمین با حضور مادر معنا می‌یابد. همان‌گونه که آفتاب جهان را گرم می‌کند، نفس مادر قلب زندگی را زنده نگه می‌دارد. در نگاه او، چیزی از جنس نور هست؛ نوری که نه از آتش، بلکه از عشق زاده شده است. مادر از لحظه‌ی آفرینش، وظیفه‌ای خدایی بر دوش دارد؛ پرورش دادن حیات، نگه‌داشتن امید، و بخشیدن بی‌حد و مرز. وقتی خداوند خواست عشق خود را در جهان جاری سازد، مادری را آفرید تا جلوه‌ی زمینی آن باشد. هر نگاه مادر، نشانی از رحمت است و هر لبخندش، پیامی از آرامش. عشق مادرانه نه تنها انسان را زاده، بلکه او را معنا می‌کند. درون این عشق، نوعی راز نهفته است که عقل از درکش عاجز می‌ماند. درک مادر، فهم جهان است. زیرا هر بار که کودکی در آغوش مادر می‌خوابد، خداوند لبخند می‌زند؛ گویی زمین و آسمان در یک نقطه به صلح رسیده‌اند. آن آغوش، سرمنشأ آرامش نسل‌هاست. هیچ نیرویی در جهان به قدرت دل مادر نیست، چرا که عشق او از جنس اراده‌ی الهی است.

مادر عشق را با درد می‌آمیزد و از دل آن زندگی می‌زاید. در لحظه‌ی زایش، میان رنج و عشق توازنی برقرار می‌کند که تنها در توان اوست. او می‌داند که زندگی بها دارد، و آن بها را با لبخند می‌پردازد. چهره‌اش در اوج رنج، روشنی دارد؛ چنان‌که گویی نور از درونش می‌جوشد. این لحظه، همان لحظه‌ای است که عشق الهی در جسم خاکی تجلی می‌یابد.

از آن پس، هر نوزاد با نخستین نفس خود، پیام مهر را از دل مادر به جهان می آورد. هاشمی، م. (۱۳۷۴).

مادر در زندگی، نقشی فراتر از پرورش دارد. او واسطه‌ی میان زمین و آسمان است؛ پلی که از دل خاک تا افلاک کشیده شده تا انسان بداند از کجا آمده و به کجا بازمی‌گردد. در آغوش مادر، روح انسان آرام می‌گیرد، زیرا او یادآور سرچشمه‌ی اصلی وجود است. هر بار که مادر فرزندش را در آغوش می‌گیرد، بخشی از روح جهان التیام می‌یابد. در لبخند او، بخشش معنا می‌شود و در سکوتش، دعا است.

در جهان هیچ عشقی ناب‌تر از عشق مادرانه نیست، زیرا مادر بی‌هیچ چشم‌داشتی می‌بخشد. او برای دیده شدن نمی‌کوشد و برای قدردانی انتظار نمی‌کشد. او می‌بخشد، چون نمی‌تواند نبخشد. بخشش، بخشی از ذات اوست؛ همان گونه که روشنایی از خورشید جدا نیست. مادر عشق را چون نفس می‌بخشد، بی‌آنکه حساب کند چقدر از خود داده است. او می‌داند که عشق هرگز کم نمی‌شود، بلکه با بخشیدن افزون‌تر می‌گردد. عشق مادرانه، آیینه‌ی بخشش خداست. وقتی کودک خطا می‌کند، مادر می‌بخشد نه از سر نادانی، بلکه از عمق دانایی. او می‌داند انسان با خطا رشد می‌کند، همان گونه که درخت با شکستن پوست خود جوانه می‌زند. مادر، در دل خود فلسفه‌ی خلقت را دارد، اما بی‌آنکه به زبان آورد. گویی خداوند در لحظه‌ی آفرینش، به او دانشی عطا کرده که نه از راه مطالعه، بلکه از راه عشق حاصل می‌شود. فرهمند، م. (۱۳۸۲).

در حضور مادر، زمان رنگ دیگری دارد. لحظه‌ها کند می‌شوند، اضطراب فرو می‌ریزد و جهان نرم‌تر می‌شود. نگاهش می‌تواند سنگ را به اشک و طوفان را به نسیم بدل کند. او می‌داند چگونه با یک نوازش، رنج را از جان انسان بزدايد. دستانش خانه‌ی ابدی آرامش‌اند، و صدایش لالایی هستی. وقتی مادر سخن می‌گوید، حتی خاموشی جهان گوش می‌دهد.

مادر، معجزه‌ی بی‌وقفه است. او هر روز از نو می‌زاید، هر صبح امید تازه‌ای می‌کارد، هر شب در سکوتش دعا می‌خواند تا جهان فرزندش آرام بماند. عشق او مرز نمی‌شناسد، نه

در مکان و نه در زمان. حتی پس از مرگ، بویش در خانه می ماند، صدایش در ذهن تکرار می شود، و حضورش در دل ها ادامه دارد. او می رود، اما عشقش باقی می ماند؛ چون از جنس جاودانگی است. مادر با یک نگاه، می تواند درد را در چهره ی فرزند بخواند. او نیازی به سخن ندارد، زیرا دلش به زبان احساس سخن می گوید. آن پیوند پنهان میان مادر و فرزند، از جنس الهام است، از همان نیرویی که جهان را می گرداند. گاهی فرزند در سکوت می گرید و مادر از دور می فهمد. این فهم، تنها نشانه ی عشق نیست، بلکه دلیلی بر حضور روح الهی در وجود اوست.

مادر از خود می گذرد تا دیگری را بسازد. او بدنش را خانه ی دیگری می کند، خوابش را قربانی آرامش دیگری می سازد و جوانی اش را در لبخند دیگری می گذارد. این ایثار، چهره ی حقیقی عشق است. هیچ عشق زمینی دیگری تا این اندازه خالص نیست. مادر به راستی قربانی زیبایی است که به اختیار آن را پذیرفته است.

در چشمان مادر، گذشته و آینده در هم تنیده اند. او فرزند را نه فقط آن گونه که هست، بلکه آن گونه که می تواند باشد می بیند. به او ایمان دارد حتی در زمانی که خود به خود شک می کند. مادر باور دارد، چون عشقش ایمان است. او برای فرزند دعا می کند، حتی اگر فرزند دور باشد یا حتی فراموشش کرده باشد. دعای مادر در هوا نمی میرد؛ در جان جهان رسوخ می کند و سرانجام در جایی به نیکی بدل می شود. عشق مادرانه، چرخه ی زندگی را زنده نگه می دارد. هر مادری که عشق می ورزد، بخشی از جهان را شفا می دهد. شاید اگر روزی این عشق خاموش شود، زمین دیگر نخواهد چرخید. چون مهر مادر است که جهان را نرم و انسان را انسان نگاه می دارد. حتی طبیعت نیز مادری می کند؛ زمین می زاید، می پرورد، می بخشد. اما مادر انسانی، جلوه ی کامل تر این معناست. او با آگاهی می بخشد، با عشق پرورش می دهد، و با ایمان می زید. هر مادری بخشی از روح جهان است که در جسمی ظریف حلول کرده است. در صدای او، نغمه ی خلقت شنیده می شود و در اشک هایش، باران شفقت می بارد.

مادر با عشقش، جهان را دوباره می‌آفریند. وقتی فرزند را می‌نگرد، انگار خداوند را در چهره‌ی او می‌بیند. آن لحظه، نگاهش عبادت می‌شود و لبخندش دعا. عشقش از زمین فراتر می‌رود و به آسمان می‌رسد. او بی‌آنکه بداند، در هر لحظه از زندگی‌اش، جهان را با نیروی عشق الهی زنده نگه می‌دارد. و شاید راز جاودانگی انسان در همین باشد؛ در استمرار عشق مادری که نسل به نسل جاری است. هیچ انسانی بی‌نام مادر زیسته نیست. حتی آن که مادرش را نشناخته، باز اثر حضور او را در روحش دارد.

مادر تجلی عشق الهی در زمین است؛ نه چون فرشته‌ای که بر زمین آمده، بلکه چون نوری که در میان ما زیسته است. او می‌خندد، می‌گرید، می‌رنجد و باز می‌بخشد. در هر نفسش، نشانی از خداست و در هر حرکتش، ردی از مهر. زمین اگر از مادر تهی شود، دیگر نه خاک بار می‌دهد و نه دل‌ها آرام می‌گیرند. غفاری، س. (۱۳۸۳).

مادر، نیرویی است که در سکوت عمل می‌کند. او فریاد نمی‌زند، اما حضورش همه‌چیز را تغییر می‌دهد. خانه‌ای که بوی مادر می‌دهد، همیشه روشن است. غذایی که با دست او پخته می‌شود، طعم مهر دارد. لباس‌هایی که با دستانش دوخته می‌شوند، بوی امنیت می‌دهند. مادر، زندگی را از عادی بودن نجات می‌دهد و به آن معنا می‌بخشد. در جهان پرهیاهوی امروز، عشق مادرانه آخرین پناه بشر است. وقتی همه‌چیز در رقابت و سردی غرق شده، هنوز مادری هست که بی‌چشمداشت می‌بخشد و می‌گوید: برگرد، هنوز خانه‌ات روشن است. آن صدا، صدای خداست که از گلوی مادر می‌آید. مادر، تجلی عشق الهی در زمین است؛ عشقی که نه می‌میرد، نه تمام می‌شود، نه فراموش. عشقی که جهان را نگه می‌دارد، چون در هر قلبی از او نشانی هست. او همان نوری است که از آغاز خلقت تا ابد می‌تابد، بی‌آنکه خاموش شود. مادر، آغاز و استمرار عشق خداوند در جهان خاکی است؛ ریشه‌ای که از آسمان آمده تا زمین معنای بهشت را بفهمد.

آفرینش زن در آینه‌ی رحمت خدا:

آفرینش زن، قصه‌ی لطافت خدا در جهان است. وقتی آفرینش آغاز شد و جهان میان نور و ظلمت در نوسان بود، خداوند خواست رحمتی در زمین بیافریند تا توازن میان سختی و نرمی، میان عقل و عشق، برقرار شود. زن را آفرید تا جهان را با حضورش کامل کند. زن از خاک نبود، از مهر بود؛ از همان جوهری که رحمت الهی را در خود دارد. در وجودش، قدرت خلق و پرورش نهفته است، اما این قدرت نه در سلطه بلکه در عشق معنا می‌یابد. زن به فرمان خدا مأمور شد تا زمین را با عاطفه بیاراید و از خشونت تهی سازد. آفرینش او تنها یک رخداد طبیعی نبود، بلکه تحقق لطف خداوند بود در کالبدی که لبخند می‌زند و می‌گرید و جهان را در آغوش می‌گیرد. وقتی خداوند آدم را آفرید، در نگاهش حس تنهایی موج می‌زد. زمین پهناور بود اما خالی از نرمی، و آدم در میان بهشت نیز چیزی کم داشت. خداوند از همان لحظه دانست که انسان بدون عشق، کامل نمی‌شود. پس از آدم، زنی آفرید تا آینه‌ی رحمتش باشد، تا عشق را بیاموزد و به زمین معنا دهد. از آن پس، جهان رنگ گرفت، زندگی جریان یافت، و زمین دیگر تنها نبود. زن، نخستین تجلی عشق خدا در میان مخلوقات شد؛ نوری که هرگز خاموش نمی‌شود و گرمایی که حتی در سردترین زمان‌ها دوام دارد.

زن، نشانه‌ی رحمت است نه فقط در چهره و لطافتش، بلکه در صبر، در فهم، و در تحمل بی‌حدش. خداوند در وجود او، توان زایش را قرار داد تا ادامه‌ی حیات به دستانش رقم بخورد. رحم زن، جایگاه خلقت است؛ همان جایی که خداوند روح خود را در جنینی کوچک می‌دمد و از دل تاریکی رحم، نوری تازه زاده می‌شود. این بخش از وجود زن، تقدس آفرینش را در خود دارد. هیچ مکان دیگری بر زمین نیست که چنین نزدیک به حضور خدا باشد.

اما رحمت زن تنها در زایش نیست؛ در بخشش بی‌پایانش است. زن می‌بخشد حتی وقتی زخمی است. در سکوتش دعاست، در نگاهش پناه، و در دستانش امان. او می‌تواند با لبخندی جهان را آرام کند و با اشکی، دل‌ها را نرم سازد. رحمت خدا در وجود زن، چون

چشمه‌ای است که هیچ‌گاه خشک نمی‌شود. او عشق را می‌پراکند، بی‌آنکه بخواهد یا بداند. زن در هر زمان و در هر چهره‌ای، تجلی همان مهربانی نخستین است. خداوند زن را تنها برای زیبایی نیآورد، بلکه برای تداوم معنا. در او عقل و احساس به توازنی نادر رسیده‌اند. او می‌داند چگونه با صبر، دل طوفان را آرام کند، و چگونه در سکوت، جهان را به حرکت درآورد. زن از درون قوی است، زیرا سرچشمه‌اش عشق است. هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند در برابر مهربانی آگاهانه‌ی او بایستد. این مهربانی از جنس ضعف نیست؛ از جنس ایمان است.

زن در نگاه خدا، نه سایه‌ی مرد که هم‌نفس اوست. او آینه‌ای است که مرد در آن خویشتن را می‌بیند و معنا می‌یابد. زن، حافظ عشق در جهان است؛ پاسدار احساسی که بی‌آن، حیات بی‌جان می‌شود. در کنار هر پیامبر، نشانی از زنی هست که مهر را معنا می‌کند؛ در کنار هر نسل، زنی که زندگی را تداوم می‌بخشد. او ستون نامرئی هستی است، آنکه بی‌صدا جهان را بر دوش می‌کشد.

وقتی زن می‌خندد، جهان زیباتر می‌شود؛ وقتی اشک می‌ریزد، آسمان می‌لرزد؛ و وقتی دعا می‌کند، درهای رحمت گشوده می‌شوند. در وجودش، قدرت آفریننده‌ای نهفته است که جهان بدون آن از حرکت بازمی‌ماند. زن با نگاهش، امید را زنده می‌کند و با حضورش، دل‌ها را آرام می‌سازد. او همان نوری است که خداوند برای دوام حیات در زمین فرستاد؛ نوری که از دل عشق برخاست و در چهره‌ی زن جلوه کرد. حسینی، ف. (۱۳۹۳).

زن، آینه‌ی خداست در زمینی‌ترین شکل خود. در چشمانش، می‌توان مهربانی خالق را دید، و در قلبش، بخششی که از مرزهای بشر فراتر می‌رود. اگر مرد تجسم قدرت خداست، زن تجسم رحمت اوست. و جهان تنها آنگاه کامل می‌شود که این دو معنا در کنار هم باشند. زن، یادآور آن بخش از خداست که می‌بخشد، می‌پوشاند، و می‌فهمد بی‌آنکه قضاوت کند. زن نه تنها زندگی می‌بخشد، بلکه آن را زیبا می‌کند. حضور او، زندگی را از تکرار نجات می‌دهد. خانه‌ای که زن در آن نفس می‌کشد، بوی بهشت دارد. هر جا که زنی دعا می‌کند، رحمت خدا نازل می‌شود. او با عشق خود جهان را نرم‌تر می‌کند، با اشک خود

دل‌ها را خالص‌تر، و با لبخندش امید را برمی‌گرداند. آفرینش زن یعنی آفرینش معنا، یعنی آفرینش عشق در قالب انسان.

در هر زن، تکه‌ای از رحمت خدا زنده است. چه مادر باشد، چه دختر، چه همسر یا خواهری دور، در وجودش همان نور ازلی جاری است. زن‌ها حاملان لطافت خداوندند؛ پیام‌آوران عشق، نگهبانان زندگی. در چهره‌ی آنان می‌توان فهمید که خداوند هنوز زمین را دوست دارد. اگر روزی این لطافت از میان برود، زمین به بی‌رحمی بدل می‌شود. پس زن، نگهبان روح زمین است.

زن از همان آغاز، درک عمیقی از آفرینش داشت. او بی‌آنکه بداند، راز بودن را می‌فهمد. با هر درد، معنا می‌زاید و با هر لبخند، امید می‌آفریند. در نگاهش، رحمت خدا تجلی می‌یابد؛ رحمت بی‌منت، رحمت بی‌پایان. زن همان رحمت در لباس انسان است، همان مهربانی ازلی که خداوند برای تداوم عشق، در کالبدی خاکی دمید.

مادر در نگاه قرآن و سنت:

مادر، نخستین حضور انسان در جهان است؛ نخستین آغوشی که روح را در خود می‌گیرد و نخستین نگاه مهربانی که بی‌هیچ شرطی، زندگی را معنا می‌کند. اگر در سیر هستی، جایی باشد که عشق به ناب‌ترین شکلش متجلی شود، همان جایی است که مادری آغاز می‌شود. مادر در پیوندی ناگسستنی با جان انسان، از لحظه‌ی نخست تولد تا واپسین دم زندگی، حضوری آرام، بی‌صدا و همیشگی دارد. او در تمام فرهنگ‌ها و سنت‌های انسانی، نشانه‌ی رحمت و بخشندگی است؛ چهره‌ای که انسان با دیدنش احساس می‌کند هنوز بخش‌هایی از نور آفرینش در این جهان باقی مانده است. در نگاه دینی و انسانی، مادر نه صرفاً زنی است که می‌زاید، بلکه تجسم مفهوم پرورش است؛ همان روحی که از رنج، عشق می‌سازد و از خستگی، لبخند. او معلم خاموشی است که درس زندگی را با لالایی می‌آموزد، و بی‌آن که بخواهد، کودک را با معنای ایثار، صبر و آرامش آشنا می‌کند. هر لحظه از حیات او سرشار از نشانه‌های حضور خدا در زمین است؛ اما بی‌هیچ ادعایی، بی‌آن که بخواهد دیده